

رویکرد تطبیقی به قاعده معتبر ناشناختن ادله در نظام عدالت کیفری کامن لا و ایران

محمد فرجیها^{۱*}، محمد باقر مقدسی^۲

۱- استادیار گروه حقوق دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

۲- دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

دریافت: ۸۵/۱۱/۱۵

پذیرش: ۸۷/۲/۳

چکیده

قاعده معتبر ناشناختن ادله‌ای که با توسل به روشهای غیرقانونی به دست آمده است، ابتدا با هدف بازداشتن پلیس و نهادهای مسؤول تعقیب کیفری از نقض حقوق اساسی متهمان یا به عرصه وجود گذاشت. با گذشت چندین دهه از اجرای این قاعده و ارزیابی آثار و پیامدهای آن، امروزه قاعده مذکور کارکردها و نقشهای جدیدی در نظامهای مختلف حقوقی پیدا کرده است. مبنای اصلی پذیرش قاعده در آمریکا بازداشتن پلیس از تجاوز به حقوق متهمان و در انگلستان تمرکز این قاعده بیشتر بر جبران خسارت بزه‌دیدگان سوءاستفاده پلیس از قدرت است.

قانونگذار ایران نیز به پیروی از اسناد بین‌المللی بدون پذیرش مبنای نظری خاص برای استناد به این قاعده، در موارد محدودی به بی‌اعتباری ادله ناشی از نقض مقررات قانونی اشاره کرده است. هر چند در مقایسه با نظام حقوقی کامن‌لا، مستندات قانونی مربوط به این حوزه در ایران در سطح الفاظ و واژه‌ها باقی مانده است و معتبر ناشناختن دلایل به دست آمده از رهگذر روشهای غیرقانونی حتی در موارد نقض فاحش حقوق متهمان مانند شکنجه بندرت اتفاق می‌افتد.

کلید واژه‌ها: قاعده معتبر ناشناختن ادله، فرایند دادرسی کیفری، سوءاستفاده پلیس از قدرت، اقرار ناشی از شکنجه، بازرسی منازل.



۱- مقدمه

در هر نظام عدالت کیفری نهادهای مختلفی در جهت کشف و مبارزه با جرم فعالیت می‌کنند. پلیس یکی از مهمترین این نهادها است. ماهیت فعالیتهای پلیسی به‌گونه‌ای است که برخورداری از آزادی عمل و اختیارات قانونی برای انجام مأموریت‌های محوله را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. اعطای اختیارات گسترده به پلیس و رؤیت‌ناپذیر بودن بسیاری از تصمیمها و اقدام‌های پلیس در فرایند کیفری این نهاد را در معرض خطر سوءاستفاده از قدرت قرار داده است. این‌رو نظامهای دادرسی کیفری مختلف به موازات اعطای اختیارات قانونی به پلیس، به‌منظور جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی از ابزارهای کنترلی از جمله تعقیب کیفری مأموران متخلف، طرح دعوای مدنی و مطالبه جبران خسارت و تعقیب انضباطی آنان استفاده می‌کنند. قاعده معتبر ناشناختن^۱ ادله جمع‌آوری شده بدون رعایت تشریفات و موازین قانونی نیز به عنوان یکی از مهمترین سازوکارهای کنترل اقدامات و تصمیمات پلیس در اسناد بین‌المللی و نظامهای کیفری توسعه یافته مورد تأکید قرار گرفته است. بر اساس این قاعده چنانچه کارگزاران نظام عدالت کیفری، از جمله نیروهای پلیس، در گردآوری ادله ارتکاب جرم، موازین قانونی را رعایت نکرده و حقوق متهم را نقض کنند، قاضی باید دلایل مذکور را حسب مورد از اعداد دلایل خارج کرده و چنانچه دلایل دیگری برای احراز مجرم بودن متهم از سوی نهادهای مسئول تعقیب ارائه نشود، حکم بر برائت وی صادر کند. این قاعده ابتدا با هدف و کارکرد بازدارندگی از توسل به روشهای غیرقانونی برای دستیابی به ادله مطرح شد ولی بعدها دچار تحولاتی شد و کارکردهای دیگری از قبیل افزایش انسجام و اعتبار رسیدگی‌های قضایی را پیدا کرد.

۲- پیشینه قاعده

سابقه قاعده معتبر ناشناختن ادله به اصلاحیه چهارم قانون اساسی آمریکا (۱۹۱۴)، در زمینه حمایت از اشخاص و خانه‌ها و حریم خصوصی افراد در برابر بازرسی و تفتیش غیرمعقول و غیرقانونی، مربوط می‌شود. براساس این قاعده دلایل کشف شده به‌وسیله پلیس علیه متهم که بدون رعایت مقررات اصلاحیه چهارم قانون اساسی آمریکا در مورد ممنوعیت بازرسی و تفتیش غیر معقول به دست آمده است، در رسیدگیهای کیفری استنادپذیر نبوده و باید از اعداد دلایل خارج شود. هدف

1: The exclusionary rule

نخستین این قاعده بازداشتن مأموران رسمی مسئول کشف جرم، شناسایی و دستگیری متهمان از انجام بازرسی و تفتیشهای خودسرانه و بدون رعایت حقوق و آزادیهای شهروندان بود. در ابتدا دادگاههای ایالتها الزامی به استفاده از این قاعده نداشتند و برای جلوگیری از توسل به روشهای غیرقانونی می‌توانستند به دیگر سازوکارهای مدنی و کیفری و اعمال مقررات تنبیهی و انضباطی اتکا کنند. با این حال استناد دادگاهها به قاعده مذکور به این دلیل بود که آنها روشهای دیگر را برای کنترل سوءاستفاده احتمالی پلیس کافی و مؤثر نمی‌دانستند. با تصویب اصلاحیه چهارم قانون اساسی، دادگاهها در مقابل هرگونه بی‌قانونی رسمی، سوءاستفاده پلیس و تضییع حقوق بنیادین افراد ایستادند. به این ترتیب با تصویب این اصلاحیه تضمین مؤثر دیگری برای حمایت از افراد و محل سکونت آنها در برابر رفتارهای غیرقانونی به کار گرفته شد.

در مورد پیشینه استفاده از این قاعده، برخی کاربرد آن را برای اولین بار با یک پرونده حقوقی مرتبط دانسته‌اند. در این پرونده خوانده دعوا به رغم عدم تمایل خود، مجبور به امضای اسناد تجاری علیه خود شده بود. دادگاه در رأی خود اظهار داشت که چون حق خوانده در مورد ممنوعیت خود اقراری نقض شده؛ سند مذکور فاقد اعتبار و ارزش است.^۱

در مورد پیشینه توسل به این قاعده در پرونده‌های کیفری اتفاق نظر وجود ندارد. برخی بر این باورند که اولین بار در سال ۱۹۱۴ دادگاههای کیفری آمریکا^۲ آن را پذیرفته و از این قاعده به عنوان ابزاری مؤثر در بازداشتن پلیس از انجام اقدامات غیرقانونی بهره گرفته‌اند [۱، ص ۳۱۳]. در مقابل برخی دیگر، فرانسه را مهد ظهور این قاعده می‌دانند. به باور این گروه، چهار سال پیش از مطرح شدن این قاعده در دادگاههای آمریکا (یعنی سال ۱۹۱۰)، محاکم فرانسه به دلیل عدم رعایت مقررات مربوط به بازرسی و تفتیش منازل، حکم به معتبر ناشناختن ادله به دست آمده صادر کرده بودند. بعدها این قاعده در رویه قضایی فرانسه مورد استناد قرار گرفت و بتدریج در حقوق داخلی دیگر کشورها وارد شد [۲، ص ۵].

صرف‌نظر از اینکه این قاعده برای نخستین بار در کدام نظام حقوقی مطرح شده است، مطالعه سیر تحول به‌کارگیری آن در نظامهای دادرسی کیفری کشورهای مختلف بیانگر آن است که این قاعده از کارکرد سنتی خود به عنوان یک عامل بازدارنده فاصله گرفته است و اهداف جدیدی را نیز دنبال می‌کند.

1. Boyd v. United State (1886)

2. Weeks v. United State (1914)



۳- اصول و مبانی قاعده

در مورد مبانی وضع قاعده معتبر ناشناختن ادله، نظریه‌های گوناگونی از جمله پرداخت غرامت^۱ به متهم، بازداشتن پلیس از رفتارهای ناقض حقوق متهم و حفظ اعتبار نظام عدالت کیفری مطرح شده است. از این دیدگاه، این نظریه‌ها را می‌توان در چارچوب اصل مشروعیت قضایی^۲ مورد مطالعه قرار داد [۳، ص ۹۰]. برخی دیگر حمایت از متهم، اعتبار و اطمینان و انضباط را به عنوان مبانی اصلی وضع قاعده بیان کرده‌اند [۴؛ ۵، ص ۵۵۸]. بازدارندگی، جبران خسارت یا استیفای حق^۳ و مشروعیت^۴ نیز از طرف عده‌ای دیگر ارائه شده است [۶، ص ۳۴۶]. برخی دیگر حمایت را همسان با جبران خسارت و بازدارندگی را برابر با انضباط می‌دانند. از این‌رو آنان بازدارندگی، حمایت و اطمینان را به عنوان مبانی اصلی پذیرش قاعده مطرح کرده‌اند [۷، ص ۴]. با این حال بنابر نظر عده‌ای دیگر تقسیم‌بندیهای فوق کامل نبوده است و مبانی پذیرش قاعده فوق را می‌توان در چهار گروه اعتبارناپذیری^۵، عادلانه بودن^۶، بازدارندگی و حفظ اعتبار طبقه‌بندی کرد [۸، ص ۱۱].

براساس اصل اعتبارناپذیری، هر نظام حقوقی که تصمیم‌گیری را مبتنی بر دلایل به‌دست آمده می‌داند، ابزارهایی را برای سنجش میزان اعتبار آن ادله به کار خواهد گرفت. در این حالت، اصل بر اجتناب از به‌کارگیری ادله نامعتبر است. بررسی میزان اعتبار ادله به‌وسیله دادگاهها لزوماً به مفهوم معتبر ناشناختن تمامی دلایل به دست آمده نیست. هر نظام حقوقی می‌تواند حسب مورد قواعدی را وضع کند که به موجب آن به جای معتبر ناشناختن تمامی ادله، نسبت به ادله نامعتبر با احتیاط بیشتری تصمیم‌گیری شود. طبق ماده ۷۶ «قانون پلیس و ادله کیفری»^۷ انگلستان (مصوب ۱۹۸۴) اقرارهایی که از طریق اعمال فشار به‌دست آمده‌اند، اعتبار ندارند [۹]. سیاست اعتبارناپذیری ادله در برخی حوزه‌های دیگر مانند شهادت بر شهادت و شناسایی افراد و اشیا نیز پذیرفته شده است. به عنوان مثال در پرونده‌ای^۸، شاهد اظهار داشته بود که متهم در هنگام سرقت از اتومبیل قهوه‌ای رنگ استفاده کرده است. به

1. Compensation
2. Judicial legitimacy
3. Vindication
4. Legitimacy
5. Unreliability
6. Fairness
7. Police and Criminal Evidence Act "PACE" (1984)
8. R. v. Gannell (1989)

منظور شناسایی اتومبیل متهم، سه به شاهد مذکور نشان داده شد و شاهد اتومبیل متهم را شناسایی کرد. با این حال دادگاه اظهارات شاهد را غیرمعتبر شناخت؛ زیرا از بین سه اتومبیلی که به شاهد نشان داده شده بود، تنها اتومبیل متعلق به متهم قهوه‌ای بود! در واقع در این پرونده شاهد، اتومبیل متهم را شناسایی نکرده بود بلکه اظهارات قبلی خود مبنی بر قهوه ای بودن اتومبیل متهم را تکرار کرده بود. در حالی که استناد به اظهارات شاهد زمانی معتبر بود که چند اتومبیل قهوه‌ای به شاهد نشان داده می‌شد و وی اتومبیل متهم را در میان آنها شناسایی می‌کرد [۸، صص ۱۱-۱۲].

عادلانه بودن نیز یکی دیگر از مبانی پذیرش این قاعده است و می‌تواند مترادف با جبران خسارت وارده بر متهم و حمایت از او تلقی شود. براساس این رویکرد حقوق متهم در اثر نقض مقررات تضییع شده و وظیفه دادگاه است که از او در برابر هرگونه پیامدهای زیانباری که ممکن است در اثر پذیرش ادله به وی وارد شود، حمایت کند [۸۰، ص ۲۶۸]. پذیرش چنین ادله‌ای مغایر با عادلانه بودن فرایند نیز خواهد بود و نظام قضایی تلاش می‌کند از طریق اعمال این قاعده عدالت را بازگرداند.

غیرعادلانه بودن پذیرش ادله به دست آمده از راههای غیرقانونی را می‌توان به سه گونه تفسیر کرد: ۱- این قاعده نوعی جبران خسارت از متهم است. از این رو چنانچه ادله‌ای که از راههای غیرقانونی به دست آمده، پذیرفته شوند، خلاف عدالت عمل شده است؛ ۲- عدالت اقتضا دارد که قواعد آیین دادرسی رعایت شود. فرایند دادرسی همانند بازی فوتبالی است که بازیکنان باید قواعد بازی جوانمردانه را در آن رعایت کنند. چنانچه تیمی بدون رعایت بازی جوانمردانه به گل رسیده باشد، بویژه زمانی که به‌طور آگاهانه اصول بازی جوانمردانه را رعایت نکرده باشد، گل مردود است. در نظام قضایی نیز چنانچه پلیس ترتیبات و مقررات آیین دادرسی را رعایت نکند، ادله به دست آمده فاقد اعتبار است. ۳- این اصل به منظور ایجاد تعادل میان حقوق و آزادیهای عمومی و حوزه اختیارات و آزادی عمل پلیس وضع شده است. از آنجایی که پلیس از قدرت و اختیارات بیشتری نسبت به مردم عادی برخوردار است، این قاعده درصدد است میان اعمال این اختیارات به‌وسیله پلیس و ملاحظه‌های مربوط به رعایت حقوق و آزادیهای عمومی تعادل و توازن برقرار شود و از ورود هرگونه صدمات غیرقانونی به مردم جلوگیری شود [۸، صص ۱۲-۱۳].

قاعده معتبر ناشناختن اثر بازدارندگی نیز دارد. با اعمال این قاعده پلیس مجبور است از وظایف و اختیارات خود در چارچوب موازین قانونی استفاده کند و حقوق دفاعی متهم را در اجرای مأموریت‌های



خود به رسمیت بشناسد [۸، صص ۱۴-۱۳]. در پرونده‌های «اوهیو»^۱ و «کلورادو»^۲ در آمریکا تأکید شد که هدف اصلی از پذیرش این قاعده بازداشتن پلیس از تمسک به روشهای غیرقانونی برای جمع‌آوری ادله است. از اینرو قاعده معتبر ناشناختن در واقع حق فردی متهم به حساب نمی‌آید بلکه نوعی جبران خسارت قضایی است که درصدد است مانع سوءرفتار پلیس شود.^۳

در انگلستان هدف اصلی از اعمال قاعده جبران خسارت از متهم است، جز در موارد سوءنیت پلیس که در این صورت هدف بازدارندگی است.^۴ [۷، ص ۵]. تفاوت مبنای قاعده در انگلستان و آمریکا ناشی از تفاوت نظام تعقیب کیفری در هر یک از این دو کشور است. در انگلستان فرایند انضباطی مستقل و بیطرفی برای تعقیب مأموران متخلف پلیس^۵ وجود دارد و از این قاعده کمتر در جهت بازداشتن پلیس از انجام اقدامات غیرقانونی استفاده می‌شود. حال آنکه در آمریکا که فرایند تعقیب انضباطی مأموران پلیس در مقایسه با انگلستان استقلال کمتری دارد [۱۲، صص ۶۵-۸۸]؛ قاعده معتبر ناشناختن ادله به عنوان عامل بازدارنده مهمی در برابر اقدام‌های غیرقانونی پلیس به کار گرفته می‌شود [۱۳، ص ۱۶۳].

رویکرد کشورهایمانند انگلستان به قاعده مذکور این است که دادگاهها در عین توجه به روش استفاده از ادله در محاکمه متهمان، وظیفه‌ای در زمینه اعمال اختیارات تنبیهی و انضباطی نسبت به پلیس و یا مقامهای مسئول تعقیب که مقررات آیین دادرسی کیفری را رعایت نکرده‌اند، ندارند. در این الگو، اگر ادله با استفاده از روشهای غیرقانونی به دست آمده باشد، باید راهکارهای آنرا در سازوکارهای مدنی جستجو کرد. چنانچه پلیس قواعد رفتاری خود را در دستیابی به ادله نقض کرده باشد، مناسبترین مرجع رسیدگی یک نهاد انتظامی مستقل است و نه دستگاه قضایی. در نظام قضایی انگلستان آنچه که دادگاهها در رسیدگیهای قضایی باید به آن توجه داشته باشند، چگونگی به دست آوردن دلایل ارائه شده از سوی دادستان نیست بلکه تأکید بر این

1. Mapp v. Ohio (1949)

2. Wolf v. Colorado (1949)

3. United State v. Calandra (1974)

4. R v. Khan (1994)

۵. طبق مقررات این کشور در صورت تخطی مأموران پلیس از حدود اختیارات خود، می‌توان نسبت به تعقیب مدنی و کیفری آنها اقدام کرد. علاوه بر این، تعقیب انضباطی نیز از جمله راهکارهای پیش‌روی بزه‌دیدگان اقدامات غیرقانونی پلیس است. در سالهای اخیر مقررات مربوط به تعقیب انضباطی پلیس تغییرات فراوانی کرده است. این تغییرات در جهت استقلال بیشتر نظام رسیدگی به موارد نقض مقررات از سازمان پلیس انجام شده است. آخرین تغییرات در این زمینه، ایجاد کمیسیون مستقل رسیدگی به شکایتهای پلیس ("Independent Police Complaint Commission" IPCC) است که از سال ۲۰۰۴ شروع به کار کرده است [۱۱، صص ۱۵۷-۱۶۰].

است که این دلایل در محاکمه چگونه مورد استفاده دادستان قرار می‌گیرد.

در نظام کیفری کانادا بر جنبه‌های دیگری از این قاعده تأکید شده است. ماده ۲۴ منشور حقوق و آزادیهای کانادا (مصوب ۱۹۸۲) مبنای حفظ اعتبار نظام قضایی از طریق پذیرش قاعده معتبر ناشناختن را بیان کرده است. این ماده ضمن پذیرش قاعده مذکور یادآور می‌شود چنانچه ادله‌ای که از راههای غیرقانونی به دست آمده، پذیرفته شود، عدالت لکه‌دار خواهد شد. در این مبنا نتایج کلی عدم پذیرش قاعده مورد توجه است؛ به این معنا که اگر ادله‌ای که از راههای غیرقانونی به دست آمده، پذیرفته شود، نظام قضایی بدنام خواهد شد و به جای حرکت در جهت تحقق عدالت کیفری همگام و همراه با مجرمان اقدام‌های غیرقانونی را تجویز و تبلیغ خواهد کرد [۱۴، ص ۱۰۵]. این وضعیت ممکن است منجر به فرار مجرمان خطرناک از چنگال عدالت و محکوم شدن بیگناهان شود [۸، ص ۱۴].

نبود دلایل علمی مانع از این بوده است که بتوان میزان اثربخشی این قاعده را در مورد هر یک از اهداف مطرح شده مورد سنجش قرار داد. با این حال بندرت نظام حقوقی را می‌توان یافت که به فرضیه‌سازی و ارائه حدس و گمانهای خود در این زمینه نپرداخته باشد. به نظر می‌رسد تجربه کشور انگلستان و کانادا در این زمینه از دو جهت نسبت به آمریکا برتری دارد. اول اینکه در این دو کشور بکارگیری این قاعده با توجه به جنبه‌های شکلی و ماهوی دلایل به تشخیص دادگاه واگذار شده و این در واقع پاسخی به انتقادات مطرح شده نسبت به بی‌اعتباری خودبه‌خود دلایل و ارائه یک نسخه واحد برای تمامی موارد عدم رعایت تشریفات قانونی است. بدیهی است باید میان استناد به این قاعده در مورد معتبر ناشناختن ادله مربوط به کشف سلاحی که در قتل از آن استفاده شده و اثر انگشت متهم روی آن ثبت شده است با توسل به این قاعده در مورد دلایلی که ارتباط آنها با متهم مشخص نیست، قایل به تفکیک شد. به هر حال توسل به این قاعده بدون در نظر گرفتن ملاحظه‌های شکلی و ماهوی دلایل به‌وسیله دادگاه، تحقق اهداف مورد نظر را با ابهام روبرو خواهد ساخت.

دوم اینکه، عوامل ساختاری و سازمانی مانند تمرکزگرایی در نهادهای مسئول کشف جرم و شناسایی و دستگیری مجرمان در این دو کشور موجب شده است که قضات تمرکزشان صرفاً بر بررسی تأثیر این ادله بر رسیدگی‌های قضایی باشد. تأکید سازمان پلیس بر پیش‌بینی مراجع ملی مسئول رسیدگی به شکایات از پلیس و نیز اعمال ضمانت اجرای انضباطی و تنبیهی مانند جریمه، تعلیق موقت از کار با یک تشریفات ساده رسیدگی



موجب می‌شود، نیاز کمتری به توسل به این قاعده پیدا شود. بنابراین با پیش‌بینی روشهای انضباطی نهادینه شده برای مجازات مأموران متخلف و امکان طرح دعاوی مدنی نسبت به نقض حقوق اساسی افراد، دیگر دلایل توجیهی برای دخالت دادن موارد تخلف پلیس در محاکمه متهمان و ادله مجرمیت آنان باقی نمی‌ماند.

۴- جلوه‌های قاعده در نظام عدالت کیفری کامن‌لا

ضرورت کنترل پلیس و حمایت از حقوق و آزادی‌های افراد موجب ظهور رویکردهای متفاوتی نسبت به قاعده معتبر ناشناختن ادله در نظامهای حقوقی مختلف شده است. در ابتدا این قاعده تنها در رویه قضایی نظام حقوقی کامن‌لا مورد اشاره قرار گرفته بود ولی بتدریج به قوانین کشورهای دارای نظام حقوقی مقتبس از کامن‌لا نیز راه پیدا کرد. قوانین انگلستان به‌طور صریح به قاعده مذکور اشاره کرده‌اند و در آمریکا نیز مجالس قانونگذاری درصدد محدود کردن قلمرو اعمال آن برآمده‌اند. در این بخش از مقاله بازتاب قاعده معتبر ناشناختن ادله و تفسیرهای به عمل آمده از آن در نظام حقوقی آمریکا و انگلستان را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴-۱- تأکید بر نقش بازدارندگی قاعده در نظام عدالت کیفری آمریکا

این قاعده در طول قریب به یک قرن که از ظهور آن می‌گذرد، دستخوش تغییر و تحولات اساسی شده است. روند ابتدایی این تحولات بیشتر در راستای گسترش شمول این قاعده بوده، اما در طول دو دهه اخیر پس از ارزیابی نتایج اجرای آن و با توجه به بازگشت رویکرد سزاگرایی و عدالت استحقاقی به سیاستهای کیفری مدرن تلاشهایی در جهت محدود کردن حوزه و قلمرو اعمال این قاعده به عمل آمده است [۹۷-۱۱۱].

به دنبال پذیرش قاعده در اصلاحیه چهارم قانون اساسی بتدریج دادگاههای کیفری آمریکا نیز آن را پذیرفتند^۱. در ابتدا قاعده صرفاً ناظر بر اقدامات غیرقانونی مأموران دولت فدرال بود. زیرا حقوق مندرج در اصلاحیه‌های قانون اساسی تنها اقدامهای مأموران دولت مرکزی را در برمی‌گرفت [۱۳، ص ۱۷۹]. با این حال، این قاعده بتدریج نسبت به اقدامهای

1. Silverthorne Lumber Co v. United State (1920)

غیرقانونی مأموران ایالتی نیز تسری پیدا کرد^۱ [۱۶، ص ۲۸۲]. همچنین این قاعده علاوه بر حمایت از حقوق مندرج در اصلاحیه چهارم قانون اساسی بتدریج در مورد تضمین‌های پیش‌بینی شده در اصلاحیه‌های پنجم و ششم قانون اساسی نیز به کار گرفته شد^۲. در پرونده «میراندا»^۳ دادگاه بر مبنای ممنوعیت خوداقراری (هیچ‌کس را نمی‌توان مجبور کرد که علیه خودش شهادت دهد) عمل پلیس را که بدون مطلع ساختن متهم از حقوق قانونی خود، اقدام به بازجویی از او کرده بود، ناقض اصلاحیه پنجم قانون اساسی دانست و اقرار متهم را معتبر ندانست. در واقع، این تصمیم دادگاه را باید نوعی ارسال پیامی شفاف به پلیس در مورد چگونگی رفتار با متهم در هنگام بازجویی تلقی کرد [۱۷، صص ۱۶۶۷-۱۶۸۳].

با گذشت زمان انتقاداتی نسبت به قاعده معتبر ناشناختن مطرح شد. این انتقادات بویژه پس از مطرح شدن پرونده «میراندا» افزایش یافت. مخالفان قاعده بر این باورند که پذیرش قاعده موجب فرار مجرمان از محاکمه و مجازات خواهد شد و اشتباه‌های پلیس نباید موجب نادیده انگاشتن اتهام مجرمان شود. از دیدگاه مخالفان این قاعده، اشتباه پلیس را می‌توان از راه‌های دیگری که بتواند به نفع زیان‌دیده باشد و نه اینکه راه را برای فرار مجرمان باز کند، جبران کرد. برای نمونه پرداخت غرامت به کسانی که از اعمال غیرقانونی پلیس متضرر شده‌اند، بهتر از پذیرش این قاعده است؛ زیرا که در این مورد خسارتها و صدمات وارد شده از طریق پرداخت خسارت مالی جبران می‌شود و راه هرگونه سوءاستفاده مجرمان خطرناک نیز بسته می‌شود [۱۸، ص ۴۲۸]. علاوه بر این، با پذیرش این قاعده رویکرد نظام عدالت کیفری به متهمان از افرادی خطرناک به افرادی بی‌گناه و بزه‌دیده تغییر می‌یابد. همچنین پذیرش قاعده موجب ایجاد نگاه بدبینانه‌ای در میان مردم نسبت به نظام عدالت کیفری خواهد شد [۱۹، ص ۴۵۳].

1. Wolf v. Colorado (1949)

۲. قانون اساسی آمریکا ۲۷ اصلاحیه دارد که اصلاحیه‌های چهارم، پنجم و ششم از جمله مهمترین آنها است. اصلاحیه چهارم هرگونه ضبط و بازرسی غیرقانونی را ممنوع و تصریح کرده که تنها زمانی ضبط و بازرسی مجاز است که بر مبنای ادله و قرائن معقول و منطقی صورت گرفته باشد و در مجوز صادر شده نیز باید محل، شخص و شیبی که باید مورد بازرسی قرار گرفته و یا ضبط شود، به طور صریح مشخص شده باشد. اصلاحیه پنجم بر ضرورت حضور هیأت منصفه در جرایم مهم، بویژه قتل، تأکید و هرگونه اجبار متهم به ادای شهادت برای اثبات بی‌گناهی‌اش را غیرقانونی دانسته است. اصلاحیه ششم بر حق متهم در بهره‌مندی از محاکمه علنی و سریع تأکید کرده و بیان داشته است که متهم حق دارد از ماهیت، ادله اتهام و هویت شاهده‌ای که علیه او شهادت داده است، مطلع شود و باید به او فرصت داد که بتواند شهود خود را معرفی کند و از مشاوره و حمایت‌های وکیل خود نیز بهره‌مند شود.

3 Miranda v. Arizona (1966)



رویکرد هزینه- فایده به این قاعده از دیگر انتقادات مطرح شده است. پذیرش این قاعده موجب تحمیل هزینه‌های مالی گزاف بر نظام عدالت کیفری می‌شود. زیرا در این حالت دادگاه مجبور می‌شود بار دیگر به دنبال کشف دلایل ارتکاب جرم به وسیله متهم باشد [۷، ص ۲۱].

بر اساس آمار، اعمال قاعده مذکور در آمریکا موجب کنار گذاشتن ادله در یک تا هشت درصد پرونده‌ها شده است. به این ترتیب بنا بر نظر مخالفان هر ساله در این کشور به‌طور متوسط حدود ۵۵ هزار متهم از رهگذر اعمال این قاعده از محاکمه و مجازات فرار می‌کنند که این امر بشدت امنیت جامعه را به مخاطره خواهد انداخت. از دیدگاه «بنتام» ادله شالوده و زیربنای عدالت است، بنابراین کنار گذاشتن ادله به منزله نادیده انگاشتن عدالت خواهد بود [۱۸، صص ۴۲۹-۴۳۳]. علاوه بر این، قاعده معتبر ناشناختن ادله در برخی از دیگر نظامهای حقوقی به رسمیت شناخته نشده است [۲۰، ص ۴۵۹]. عدم پذیرش این قاعده بر این اندیشه استوار است که شاید بهره‌گیری از دیگر پاسخها در این زمینه آثار بازدارندگی مؤثرتری نسبت به این قاعده داشته باشد. مطالعات انجام شده حاکی از آن است که آثار بازدارنده نظارتهای اعمال شده بر افسران پلیس در طول فرایند کشف جرم و بازجویی از متهمان بمراتب بیشتر از روش معتبر ناشناختن ادله در زمان محاکمه بوده است. همچنین باید توجه داشت که این قاعده در واقع یک اقدام غیر مستقیم است و موجب محرومیت یا مجازات متخلف به شیوه مؤثر نمی‌شود.

در مقابل طرفداران قاعده دلایلی را در حمایت و ضرورت پذیرش آن بیان می‌کنند. به باور آنان پذیرش قاعده برای حفظ اعتبار نظام عدالت کیفری لازم است. با توجه به اینکه حمایت از بسیاری از این حقوق و آزادیهای عمومی در قانون اساسی ذکر شده است، چنانچه پلیس در گردآوری ادله این حقوق را نادیده بگیرد، در واقع قانون اساسی را نقض کرده و باید به هر صورت ممکن جلوی آن گرفته شود. اگر در آیین دادرسی کیفری تأکید شده است که دلایل و اطلاعات مربوط به جرم و اتهام افراد باید با استفاده از روشهای قانونی و مشروع به دست آید، بنابراین اعمال این قاعده می‌تواند مبنایی برای جلوگیری از توسل به روشهای غیرقانونی باشد [۱۸، ص ۴۳۵]. از سوی دیگر این قاعده بهترین سازوکار حمایت از مردم در برابر اقدامهای غیرقانونی پلیس است. طرفداران آزادیهای مدنی این قاعده را یکی از پایه‌های حفظ حریم خصوصی و حمایت از اشخاص در برابر سوءرفتار پلیس دانسته و بر این باورند که فرار موردی

مجرمان از اجرای عدالت در واقع هزینه‌ای است که باید برای آزادی پرداخته شود [۷، ص ۱۹].^۱ با این حال نقدها و نگرانیهای مطرح شده در مورد این قاعده موجب شد تا تدابیری جهت تحدید قلمرو اعمال آن اندیشیده شود. در پرونده «ویلیامز»^۲، دادگاه در حکم خود تصریح کرد که اگر دادگاه اطمینان پیدا کند که در صورت عدم نقض قواعد مندرج در اصلاحیه قانون اساسی، دسترسی به ادله ممکن نیست، می‌تواند عدم رعایت مقررات از طرف پلیس را نادیده گرفته و ادله را بپذیرد. به عبارت دیگر، چنانچه دادگاه دریابد که تحصیل ادله صرفاً از طریق نقض مقررات امکانپذیر است، می‌تواند از نادیده گرفته شدن مقررات به وسیله افسران پلیس چشم‌پوشی کند. در این پرونده از نظر دادگاه منافع عمومی بر حقوق و آزادیهای فردی ترجیح داده شده و تضییع حقوق و آزادیهای فردی به نفع منافع عمومی پذیرفته شده است. هر چند به نظر می‌رسد این استثنا بیشتر ناظر به نادیده گرفتن تشریفات قانونی مربوط به بازرسی و تفتیش از اشخاص و اماکن است و در منع اعمال این قاعده در موارد نقض فاحش حقوق دفاعی متهم مانند توسل به شکنجه برای اخذ اقرار، اختلاف‌نظری وجود ندارد.

در پرونده «لئون»^۳ نیز بیان شد که هدف اصلی از اعمال قاعده، بازداشتن پلیس از انجام اقدام‌های غیرقانونی است. در این صورت چنانچه دادگاه دریابد که پلیس در زمان نقض مقررات ناظر به حقوق متهم سوءنیت نداشته است، می‌تواند حکم به پذیرش ادله صادر کند. از این‌رو، در مواردی که پلیس بر مبنای مجوز قانونی اقدام به بازجویی از متهم کرده و سپس مشخص شده که مجوز صادره غیرقانونی بوده است، دلیلی بر ابطال ادله وجود نخواهد داشت؛ زیرا پلیس مرتکب تخلفی نشده است که با اعمال قاعده معتبر ناشناختن درصدد جلوگیری از وقوع آن تخلف در آینده باشیم [۲۲، صص ۱۰۴-۱۰۶].

در دهه اخیر تلاشهای منتقدان قاعده معتبر ناشناختن در جهت تحدید و حذف آن افزایش یافته است. در سال ۱۹۹۵ مجلس نمایندگان آمریکا «قانون اصلاح قاعده معتبر ناشناختن

۱. لازم به ذکر است که قاعده معتبر ناشناختن ادله در کشورهایمانند فرانسه و آلمان که مقتبس از نظام حقوقی رومی ژرمنی هستند، نیز پذیرفته شده است. در فرانسه مفهوم «حق دفاع متهم» و معیارهایی که تحت شمول آن قرار می‌گیرند، نقش بسزایی تعیین گستره این قاعده دارند. در آلمان چند اصل اساسی همانند «اصل وضعیت عادلانه» و «اصل متناسب بودن» وجود دارد که قاعده معتبر ناشناختن ادله در پرتو آنها تفسیر شده است و دادگاهها بر مبنای آن حسب مورد حکم به معتبر ناشناختن ادله صادر می‌کنند [۸۶، صص ۲۸۷-۲۹۴؛ ۲۱، صص ۲۲۵-۲۲۹].

2. Nix v. Williams (1984)

3. United State v. Leon (1984)



ادله^۱ را با هدف محدودتر کردن قلمرو اعمال این قاعده تصویب کرد. از جمله موارد اصلاحی در این قانون این است که چنانچه پلیس در هنگام نقض مقررات حسن نیت داشته باشد، ادله گردآوری شده معتبر خواهد بود و می‌تواند به عنوان دلیل در رسیدگی کیفری مورد استناد قرار گیرد. همچنین در قانون جدید شمار مصادیق بازرسی بدون مجوز نیز افزایش یافته است. در همین سال مجلس سنا «قانون بهبود کنترل جرایم خشونت‌بار و اجرای قانون»^۲ را تصویب کرد. در این قانون پیش‌بینی شده بود که قاعده مذکور به‌طور کلی حذف و به جای آن سازوکارهای جبران خسارت مدنی جایگزین شود.

براساس این قانون در صورت نقض هر یک از حقوق مندرج در اصلاحیه چهارم قانون اساسی، فرد می‌تواند از دادگاه جبران خسارت مدنی را درخواست کند ولی ادله به دست آمده همچنان می‌تواند علیه متهم مورد استناد قرار گیرد. به‌رغم تمامی انتقادهای وارده بر قاعده، هیچ یک از این دو مصوبه به تأیید مجلس دیگر (مجلس نمایندگان و مجلس سنا) نرسید و امروزه همچنان از این قاعده به عنوان یکی از ابزارهای کنترل رفتار پلیس استفاده می‌شود [۲۲، ص ۱۰۱].

به‌رغم عدم تصویب لوایح مذکور در سال ۱۹۹۵، رأی دیگری^۳ مشابه پرونده «لئون» صادر شد که قلمرو اعمال قاعده را محدود کرد. در این پرونده پلیسی با مشاهده حکم بازداشت یکی از متهمان در صفحه کامپیوتر اتومبیل خود اقدام به بازداشت شخص مورد نظر کرده بود و در بازرسی از او چند بسته ماریجوانا کشف شد. پس از دستگیری وی و ضبط بسته‌ها معلوم شد که کارمند دادگستری به اشتباه نام فرد مذکور را وارد کامپیوتر کرده و پلیس در هنگام بازرسی مجوز قانونی برای این کار را نداشته است. با این حال، دادگاه با تکیه بر این استدلال که چون پلیس در هنگام بازرسی بدرستی و قانونی بودن عمل خود باور داشته و در این اقدام سوءنیت نداشته است، ادله به‌دست آمده را معتبر شناخت [۲۲، صص ۱۰۶-۱۰۷]. در کنار طرفداران استثنا حسن نیت، منتقدان بر این باورند که این استثنا به ابزاری در دست مأموران پلیس که علاقه‌ای به احترام به آزادی‌های مدنی ندارند، تبدیل خواهد شد. از این‌رو، مأمورانی که آگاهانه قوانین و مقررات مربوط به بازرسی و تفتیش را نقض می‌کنند برای اثبات حسن نیت خود در مراجع قضایی ممکن است براحته و بدون عذاب وجدان به دروغ

1. Exclusionary Rule Reform Act
2. Violent Crime Control and Law Enforcement Improvement Act
3. Arizona v. Evance (1995)

متوسل شوند. در این صورت، با اعمال این استثنا که عموماً احراز آن مبتنی بر اظهارات و دلایل ارائه شده از سوی افسران پلیس است، قاعده مذکور کارایی و اثربخشی خود را، در زمینه حمایت از اشخاص و خانه‌ها در برابر بازرسی‌ها و تفتیش‌های نامعقول و غیرقانونی، از دست خواهد داد. هم اکنون در این کشور قاعده معتبر ناشناختن ادله با تفاوت‌هایی نسبت به گذشته در مورد تمامی ادله اعم از اینکه ادله مذکور شفاهی یا کتبی باشد و نسبت به اقرار یا غیر آن اعمال می‌شود. چنان‌چه ثابت شود که اعترافات یا ادله به صورت غیرقانونی اخذ شده است قاضی نمی‌تواند آن‌را بپذیرد و چنان‌چه ادله را بپذیرد تخلف کرده است و در صورت تجدیدنظرخواهی حکم دادگاه نقض خواهد شد.

۴-۲- رویکرد جبران خسارت به قاعده در حقوق انگلستان

قاعده معتبر ناشناختن ادله تا قرن نوزدهم برای نظام حقوقی انگلستان شناخته شده نبود. در برخی آرای دادگاه‌های انگلستان به این نکته اشاره شده است که شیوه گردآوری ادله تأثیری در پذیرش یا عدم پذیرش آن ندارد و حتی اگر ادله از طریق سرقت به دست آمده باشند نیز معتبر بوده و می‌توان بر مبنای آن حکم به محکومیت متهم صادر کرد^۱ [۱۳، ص ۱۶۲]. در پرونده‌های پس از جنگ جهانی دوم، دیدگاهی وجود داشت مبنی بر اینکه قضات می‌توانند ادله‌ای را که از راه‌های غیرقانونی به دست آمده است، معتبر نشناسند. با این حال در آن برهه زمانی این نظر مغفول ماند و دادگاه‌ها به آن توجهی نمی‌کردند [۲۳، ص ۳۲۰]. قاعده مذکور بتدریج و با اقتباس از حقوق آمریکا مورد استناد دادگاه‌های کیفری انگلستان قرار گرفت. در نظام حقوقی انگلستان از این قاعده به عنوان ابزاری برای جبران خسارت ناشی از اقدام‌های غیرقانونی پلیس استفاده می‌شود. زیرا بیشتر شکایتهای طرح شده از سوی قربانیان اقدام‌های غیرقانونی پلیس، منجر به اثبات بزه‌دیدگی و محکومیت پلیس نمی‌شود [۲۴، ص ۴۵۳]. حتی در مواردی که متهمان به وسیله پلیس مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند به سختی می‌توانند این موضوع را اثبات کنند [۲۵، ص ۲۴]^۲.

همان‌طور که گفته شد در حقوق انگلستان هدف اصلی از اعمال قاعده معتبر ناشناختن

1. R v. Leatham (1861) & Jones v. Ownes (1870)

۲. به عنوان مثال در فاصله سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۸ میزان محکومیت کیفری افسران پلیس از ۳۵ مورد، به ۶۵ مورد افزایش پیدا کرد. در سال ۱۹۹۸ نیز تنها در ۱۳۶۷ مورد حکم به پرداخت جبران خسارت مدنی به بزه‌دیدگان اقدامات غیرقانونی پلیس صادر شد. این رقم در مقایسه با ۳۵ هزار شکایتی که علیه مأموران پلیس مطرح شده، بسیار ناچیز است [۲۶، ص ۱۸۴].



ادله، جبران خسارت ناشی از اقدام‌های غیرقانونی پلیس است. با این حال نظام حقوقی انگلستان نسبت به کارکرد قاعده مذکور در جهت افزایش میزان رعایت موازین حقوق بشری از طرف پلیس نیز بی‌اعتنا نبوده است [۲۷، ص ۲۳]. در پرونده «فنلی»^۱ پلیس متهم را بازداشت و پس از بازرسی بدنی از او مقداری جواهرات مسروقه و هروئین به دست آورد. دادگاه با توجه به بازداشت غیرقانونی متهم ادله کشف شده را فاقد اعتبار دانست. به نظر دادگاه، پلیس باید ابتدا متهم را از دلایل بازداشت مطلع ساخته و به او فرصت دفاع می‌داد. از آنجا که پذیرش ادله در چنین شرایطی خلاف مقتضای عدالت تلقی می‌شود، دادگاه حکم به برائت متهم صادر و در رأی خود بر اهمیت رعایت قاعده مزبور تأکید کرد [۲۷، ص ۸۵].

قاعده معتبر ناشناختن ادله در قانون پلیس و ادله کیفری انگلستان نیز به رسمیت شناخته شده است. ماده ۷۶ این قانون بیان می‌دارد «چنانچه آشکار شود که اقرار در نتیجه فشار به دست آمده، صرفنظر از اعتماد پذیر بودن یا نبودن آن، این نوع اقرار نامعتبر خواهد بود. تنها در صورتی می‌توان به چنین اقراری استناد کرد که مقام تعقیب بدون هیچ‌گونه شبهه‌ای اثبات کند که اقرار از طریق فشار به دست نیامده است. مراد از فشار هرگونه شکنجه، رفتارهای غیرانسانی و تحقیرآمیز و استفاده یا تهدید به خشونت است، اعم از اینکه عمل اخیر به حد شکنجه رسیده یا نرسیده باشد». ماده ۷۸ همان قانون نیز مقرر می‌دارد «در هر فرآیند رسیدگی چنانچه دادگاه دریابد که با توجه به کلیه شرایط، از جمله شرایطی که ادله گردآوری شده‌اند، پذیرش ادله اثر نامطلوبی بر عادلانه بودن دادرسی خواهد داشت، می‌تواند از قبول ادله‌ای که علیه متهم ارائه شده است، خودداری کند». تفاوت دو ماده فوق در آن است که ماده ۷۶ تنها نسبت به اقرار اعمال می‌شود ولی ماده ۷۸ نسبت به کلیه ادله اعمال می‌شود. علاوه بر این برخلاف ماده ۷۶، بار اثبات دلیل در ماده ۷۸ برعهده وکیل متهم است [۲۸، ص ۶۳۵].

ماده ۷۸ در جهت گسترش اختیارات دادگاهها در معتبر ناشناختن ادله وضع شده است. در نظام حقوقی انگلستان سه عامل در تصمیم‌گیری دادگاه نسبت به معتبر ناشناختن ادله مؤثر است: ۱- سوءنیت^۲ پلیس. ۲- رفتار ناقض قانون^۳ از سوی پلیس و ۳- اثری که چنین رفتاری بر نتیجه پرونده خواهد گذاشت. سوءنیت هنگامی موجب بی‌اعتباری ادله می‌شود که پلیس قصد فریب متهم را داشته باشد. در پرونده «میسون»^۴ این امر مورد تأکید قرار گرفت.

1 Rv. Fennelley (1989)

2. Bad faith

3. Impropriety

4. Rv. Mason (1987)

در این پرونده متهم به اتهام حریق عمدی تحت تعقیب قرار گرفت. پلیس ادله کافی برای انتساب عمل حریق عمدی به وی پیدا نکرد؛ از این رو با استفاده از حقه‌های پلیسی به دروغ اظهار داشت که اثر انگشت متهم را روی لیوانی که نزدیک محل وقوع جرم پیدا شده، شناسایی کرده است. هنگامی که متهم با این امر روبه‌رو شد لب به اعتراف گشود و دادگاه بر مبنای اعتراف او حکم به محکومیت وی صادر کرد. به دنبال تجدیدنظرخواهی متهم، دادگاه تجدیدنظر با استناد به ماده ۷۸ قانون پلیس و ادله کیفری اینگونه اظهار نظر کرد که چون عمل پلیس عادلانه بودن دادرسی را تحت تأثیر قرار داده، در این صورت اعترافات کسب شده فاقد اعتبار است و از این رو حکم دادگاه بدوی را نقض کرد.

در پرونده دیگری^۱ دادگاه در حکم صادره یادآور شد که صرف آگاهی پلیس از اینکه برخلاف قانون و فراتر از حدود قانونی عمل می‌کند برای احراز سوءنیت و در نتیجه بی‌اعتباری ادله کافی است. در این پرونده یکی از واحدهای گشتی پلیس به فردی که در حال رانندگی بوده مشکوک شده و او را تعقیب می‌کند. هدف پلیس از تعقیب وی گرفتن آزمایش تنفس بود؛ زیرا که پلیس ظن داشت که او در حال مستی رانندگی می‌کند. در حین تعقیب، راننده به سمت خانه‌اش تغییر مسیر داده و وارد پارکینگ خانه خود می‌شود. افسر پلیس نیز بدون داشتن مجوز قانونی به خانه وی وارد و از او آزمایش تنفس می‌گیرد. پس از احراز مستی و گزارش جرم، راننده مذکور به اتهام رانندگی در حال مستی محکوم شد. به دنبال تجدیدنظر خواهی متهم، دادگاه تجدیدنظر بیان داشت که چون پلیس نسبت به غیرقانونی بودن اقدامش آگاهی داشته است پس سوءنیت او محرز است. بنابراین اقدامات پس از ورود به منزل غیرقانونی و ادله کسب شده را فاقد اعتبار دانست [۸، صص ۴-۶].

پرسش دیگری که در زمینه میزان استنادپذیری اعتراف ناشی از اغفال متهم باید به آن پاسخ گفت این است که چنانچه مأمور پلیس به صورت مخفیانه و در پوشش یک مجرم به سلول متهم وارد شده و از این طریق اطلاعاتی را جمع‌آوری کند، آیا اطلاعات مزبور می‌تواند مستند حکم قرار گیرد یا خیر؟ رویه قضایی انگلستان در پرونده‌های بی‌شماری^۲ بر پذیرش ادله تحصیل شده از این طریق تأکید کرده است. در یکی از پرونده‌ها که مأموران پلیس در پوشش مأمور مخفی وارد سلول متهم شده و توانسته بودند از این طریق اطلاعاتی را از متهم به دست آورند، دادگاه ادله مذکور را پذیرفت و نوار ضبط شده از اظهارات متهم در سلول را

1. Matto v. DPP (1987)

2. R v. Smarthwaite (1994) & R v. Gill (1994)



مستند حکم قرار داد. دادگاه تجدیدنظر نیز اظهار داشت که توسل به این شیوه‌ها به خودی خود موجب معتبر ناشناختن ادله نمی‌شود. با این حال چنانچه قاضی تشخیص دهد که پذیرش ادله در چنین حالتی اثر منفی بر فرآیند رسیدگی داشته و عادلانه بودن دادرسی را تحت تأثیر قرار داده، می‌تواند حکم به رد ادله صادر کند [۸، صص ۴-۶]. در مجموع دادگاههای انگلستان این نظر را که پلیس در این موارد به عنوان یک عامل محرک عمل کرده، را نپذیرفته‌اند [۱۱، ص ۱۶۲].

در کنار عنصر سوءنیت، شرط دیگر برای اعمال قاعده معتبر ناشناختن ادله این است که عمل پلیس باید ناقض یکی از قوانین باشد. این قانون ممکن است قوانین کیفری، مدنی، قانون پلیس و ادله کیفری و یا مجموعه قواعد رفتاری پلیس باشد. به عنوان مثال در پرونده «ساموئل»^۱ عدم رعایت قانون پلیس و ادله کیفری و قواعد رفتاری آن موجب معتبر ناشناختن ادله شد. در این پرونده متهم به اتهام ارتکاب جرم ورود به منزل به قصد سرقت بازداشت شد و به منظور بازجویی به پاسگاه پلیس منتقل شد. در هنگام بازجویی وکیل او نیز حضور داشت. پس از این بازجویی، بار دیگر به اتهام سرقت توأم با زور مورد بازجویی قرار گرفت. در جلسه بازجویی دوم، که وکیل متهم حضور نداشت، متهم به ارتکاب جرم مذکور اعتراف کرد. در پی تجدیدنظرخواهی او دادگاه تجدیدنظر اظهار داشت که ممانعت از حق دسترسی متهم به وکیل پس از تفهیم اتهام به وی، ناقض ماده ۵۸ قانون پلیس و ادله کیفری و مجموعه قواعد رفتاری راجع به بازداشت و بازجویی است. بنابراین چنانچه قاضی دریابد که متهم از حق داشتن وکیل محروم شده است باید حکم به معتبر ناشناختن ادله صادر کند.

با این حال باید توجه داشت که برای معتبر ناشناختن ادله، قانونی که از طرف پلیس نقض شده است باید مهم و اساسی باشد، بنابراین هرگونه نادیده انگاشتن قوانین و مقررات به وسیله پلیس لزوماً منجر به توسل به این قاعده نمی‌شود. در آرای که در این خصوص صادر شده، مشخص نشده است که چه قوانینی مهم و اساسی هستند که نقض آنها موجب معتبر ناشناختن ادله خواهد شد.^۲ عمده پرونده‌هایی که بر مبنای ماده ۷۸ قانون پلیس و ادله کیفری به این قاعده استناد شده است، به نقض دو مقرر قانونی مربوط می‌شود. ۱- نقض مقررات راجع به حق دسترسی به وکیل (ماده ۵۸ قانون پلیس و ادله کیفری) و ۲- نقض مجموعه قواعد رفتاری راجع به چگونگی ثبت بازجوییها و ضرورت رؤیت و امضای صورت جلسه‌های بازجویی به وسیله

1. R v. Samuel (1988)

2. R v. Keenan (1989) & R.v. Walsh (1989) & R. v. Brine (1992)

متهم^۱ [۱۱، صص ۱۶۲-۱۶۳].

پیامدها و آثار رفتار ناقض حقوق متهم نیز در تصمیم‌گیری دادگاه نسبت به پذیرش یا عدم پذیرش ادله تأثیرگذار است. به این معنا که دادگاه به این امر توجه می‌کند که نقض مقررات تا چه حد در تحصیل ادله مؤثر بوده و یا اینکه در صورتی که ادله بی‌اعتبار شود، پرونده به چه سرانجامی دچار خواهد شد. به عنوان مثال در پرونده «آلادیس»^۲ متهم به ارتکاب جرم سرقت محکوم شد. او در تجدیدنظرخواهی خود استدلال کرد که در زمان اعتراف به وکیل مدافع خود دسترسی نداشته است. از این‌رو به دلیل عدم حضور وکیل در هنگام بازجویی باید اقرار اخذ شده نادیده گرفته شود. دادگاه تجدیدنظر در حکم خود بیان داشت که هر چند ماده ۵۸ (ضرورت حضور وکیل در هنگام بازجویی) نقض شده ولی اقرار متهم معتبر است. هر چند در زمان بازجویی وکیل متهم حضور نداشته ولی حضور یا عدم حضور وکیل تأثیری در اعتراف متهم نداشته است؛ زیرا که متهم از حق سکوت خود مطلع بوده و به اختیار خود اعتراف کرده، بنابراین اقرار کسب شده معتبر است [۸، صص ۹-۱۰].

بنابراین در مجموع می‌توان سه حالت را در مورد پذیرش یا عدم پذیرش ادله در نظام حقوقی انگلستان مورد بررسی قرار داد: ۱- چنان‌چه پلیس در جمع‌آوری ادله سوءنیت داشته باشد، ادله غیرمعتبر خواهد بود؛ هر چند قانون نقض شده مهم نباشد. ۲- چنان‌چه قانون نقض شده باشد ولی دادگاه به این نتیجه برسد که نقض قانون اثری بر روند پرونده نداشته است، می‌تواند ادله به دست آمده را بپذیرد و ۳- در برخی موارد مهم صرف نقض قانون مهم و اساسی موجب معتبر ناشناختن ادله خواهد شد، هر چند نقض قانون از روی سوءنیت نباشد و نتایج منفی نیز دربر نداشته باشد.^۳

۵- ضعف مبانی نظری نسبت به پذیرش یا عدم‌پذیرش قاعده در ایران

در نظام عدالت کیفری ایران قاعده معتبر ناشناختن ادله تنها در موارد نقض شدید حقوق متهم مانند شکنجه به رسمیت شناخته شده است. قانونگذار ایران نسبت به ادله‌ای که بدون

1. R v. Canale(1990) & R v. Scott(1991) & R v. Spark(1991)

2 R. v. Alladice(1988)

۳. در احکام متعددی تأکید شده، با توجه به اینکه نقض قانون پلیس و ادله کیفری و آیین‌نامه‌های اجرایی آن بسیار شدید بوده است، صرف‌نظر از قصد پلیس و اینکه این نقض قانون چه نتیجه‌ای به دنبال خواهد داشت، صدور حکم مبنی بر معتبر ناشناختن ادله موجه است [۲۸، ص ۶۳۸].



رعایت قوانین و مقررات مربوط به بازرسی منازل یا توقیف و بازداشت متهمان به دست آمده، واکنشی نشان نداده و صرفاً به اعمال ضمانت اجرای کیفری نسبت به مأموران متخلف اکتفا کرده است. فصل دهم «قانون مجازات اسلامی» تحت عنوان «تقصیرات مقامات و مأموران دولتی» با جرم انگاری برخی از موارد نقض حقوق و آزادیهای عمومی و نادیده انگاشتن حقوق متهم و نیز تعیین ضمانت اجرای کیفری مانند حبس، جزای نقدی و انفصال از مشاغل دولتی درصدد کنترل اقدامات مأموران پلیس و تصمیمات قضات برآمده است. عمده‌ترین ضمانت اجرای کیفری و نوع جرایم ارتكابی قضات و مأموران دولتی که در قانون مجازات اسلامی مورد اشاره قرار گرفته‌اند، عبارتند از:

- ۱- ماده ۵۷۰ ق. م. ا. در مورد انفصال از خدمت و محرومیت یک تا پنج سال از مشاغل حکومتی و حبس از دو ماه تا سه سال نسبت به مقامات و مأموران دولتی که برخلاف قانون، آزادی شخصی افراد ملت را سلب کند یا آنان را از حقوق مقرر در قانون اساسی محروم کند؛
- ۲- ماده ۵۷۲ ق. م. ا. در مورد انفصال دائم و محرومیت از مشاغل دولتی به مدت سه تا پنج سال نسبت به ضابطین دادگستری یا مأموران انتظامی که شکایت افراد را نسبت به حبس غیرقانونی خود استماع نکرده و تظلم وی را به مقامات ذیصلاح اعلام نکرده باشد؛
- ۳- ماده ۵۷۵ ق. م. ا. در مورد انفصال دائم از سمت قضایی و محرومیت از مشاغل دولتی برای مدت پنج سال نسبت به مقامات قضایی و دیگر مأموران ذیصلاح که برخلاف قانون توقیف یا دستور بازداشت یا تعقیب جزایی یا قرار مجرمیت کسی را صادر کند؛
- ۴- ماده ۵۷۸ ق. م. ا. در مورد مجازات حبس از شش ماه تا سه سال (علاوه بر پرداخت دیه یا قصاص) نسبت به مستخدمان و مأموران قضایی یا غیرقضایی دولتی که به‌منظور کسب اقرار از متهم وی را مورد اذیت و آزار بدنی قرار دهد؛
- ۵- ماده ۵۸۰ ق. م. ا. در مورد مجازات حبس از یک ماه تا یک سال در مورد ورود غیرقانونی به منزل کسی بدون اجازه و رضای صاحب منزل از سوی مستخدمان و مأموران قضایی یا غیرقضایی و یا کسی که خدمت دولتی به او ارجاع شده باشد؛
- ۶- ماده ۵۸۲ ق. م. ا. در مورد تعیین مجازات حبس از یک تا سه سال و یا جزای نقدی از شش تا هیجده میلیون ریال نسبت به مستخدمان و مأموران دولتی که مراسلات یا مخابرات یا مکالمات تلفنی اشخاص را بطور غیرقانونی مفتوح یا توقیف یا معدوم یا بازرسی یا ضبط یا استراق سمع کند؛

۷- ماده ۵۸۳ ق. م. ا. مبنی بر حبس از یک سال تا سه سال یا جزای نقدی از شش تا هیجده میلیون ریال نسبت به مقامات یا مأموران دولتی یا نیروهای مسلح یا غیر آنها که بدون مجوز قانونی و در غیر مواردی که قانون تجویز کرده، شخصی را توقیف یا حبس کند یا عنفاً در محلی مخفی کند.

چنان‌که مشاهده می‌شود تمرکز قانونگذار ایران در این بخش صرفاً تعقیب کیفری و مجازات افراد متخلف بوده و چگونگی جبران خسارات وارد شده بر بزه‌دیده و میزان استنادپذیری و اعتبار دلایل و شواهد به دست آمده از این طریق چندان مورد توجه قانونگذار نبوده است. هرچند به نظر می‌رسد، هدف اصلی قانونگذار از جرم‌انگاری این رفتارها عموماً حمایت از افراد بی‌گناه و شهروندان عادی جامعه در برابر اقدامات غیرقانونی مأموران پلیس و قضات بوده است و سازوکارهای مؤثری برای دفاع از حقوق متهمان و تضمین عادلانه بودن فرایند کشف جرم و دستگیری و تعقیب مجرمان اندیشیده نشده است. تنها در ماده ۵۷۸ واژه «متهم» به کار رفته و این ماده درصدد برآمده است تا از متهمان در برابر اذیت و آزار صرفاً بدنی (و نه روحی و روانی) برای گرفتن اقرار حمایت کند. با این حال واژه «برخلاف قانون» که در این موارد آمده است، بسیار کلی است و تجربه‌های عملی و مشاهدات انجام شده بیانگر مشکلات مربوط به احراز اثبات این جرایم در مراجع قضایی است.

معتبر ناشناختن ادله به دست آمده با استفاده از روشها و ابزارهای غیرقانونی تنها در مورد شکنجه به رسمیت شناخته شده است. اصل ۳۸ قانون اساسی در این باره بیان می‌کند: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است...». با توجه به اینکه در اصل مزبور مراد از شکنجه، شکنجه به معنای عام، اعم از روحی و جسمی است [۲۹، ص ۷۷۷]، اقرارها و اعتراف‌هایی که از طریق شکنجه روحی به دست آمده‌اند نیز با استناد به این اصل باید فاقد اعتبار تلقی شوند. به‌رغم اهمیت، این موضوع و جزئیات مربوط به قلمرو اعمال آن در قانون آیین دادرسی کیفری ایران مسکوت گذاشته شده است. «قانون احترام به آزادیهای مشروع و حفظ حقوق شهروندی» (مصوب ۱۳۸۳) درصدد برطرف کردن خلأ ناشی از عدم تصریح قوانین عادی به قاعده معتبر ناشناختن ادله برآمده است. بند ۹ این قانون بیان می‌کند: «هرگونه شکنجه متهم به‌منظور اخذ اقرار و یا اجبار او به امور دیگر ممنوع بوده و اقرارهای اخذ شده به این وسیله حجیت شرعی و قانونی نخواهد



داشت». هرچند عبارت «حجیت شرعی و قانونی» مذکور در این قانون محدوده و قلمرو اعمال قاعده را به طور دقیق مشخص نمی‌کند. به‌رغم وحدت اصل ۳۸ قانون اساسی و قانون احترام به آزادیهای مشروع و حفظ حقوق شهروندی در ممنوعیت هرگونه شکنجه، به نظر می‌رسد محدوده اصل ۳۸ گسترده‌تر از بند ۹ قانون مذکور باشد. در حالی که اصل ۳۸ اجبار شخص به اقرار را نیز ممنوع کرده و اقراری که از این طریق به دست آمده را فاقد اعتبار شناخته، بند ۹ اشاره‌ای به آن نکرده و استفاده از اجبار برای امور دیگر را ممنوع دانسته است، بدون اینکه مشخص کند مراد از امور دیگر چه اموری هستند. علاوه بر این اصل ۳۸ به صراحت اجبار متهم به شهادت را غیرقانونی می‌داند و شهادت مذکور را فاقد اعتبار دانسته، حال آن که بند ۹ اشاره‌ای به آن نکرده است. این در حالی است که مطابق اصول قانونگذاری، قوانین عادی باید به‌طور دقیق چگونگی رعایت اصول قانون اساسی و تضمینات عدم رعایت اصول را بازگو کنند و برگزیدن واژه‌ها و تعبیر کلی‌تر و مبهم‌تر از آنچه در قانون اساسی به آن تصریح شده است، در قوانین عادی توجیه منطقی و حقوقی ندارد.

علاوه بر قانون اساسی و قوانین کیفری ماهوی، مواد ۱۵ و ۲۰۵ قانون آیین دادرسی کیفری نیز به‌طور ضمنی و تلویحی به قاعده معتبر ناشناختن اشاره کرده‌اند. ماده ۱۵ ق.آ.د.ک. بیان می‌کند: «گزارش ضابطین در صورتی معتبر است که موثق و مورد اعتماد قاضی باشند». با تصویب این ماده در قانون آیین دادرسی کیفری، به نظر می‌رسد قانونگذار به نوعی درصدد به رسمیت شناختن قاعده معتبر ناشناختن ادله در قوانین داخلی برآمده است. صرفنظر از ایرادات و انتقاداتی که به این شیوه قانون‌نویسی وارد است و پیامدهای سوء ناشی از بی‌اعتمادی نسبت به گزارش ضابطین دادگستری، نحوه انشا این ماده به گونه‌ای است که با اهداف قاعده معتبر ناشناختن ادله همسو و هم جهت نیست. تهیه‌کنندگان پیش‌نویس قانون آیین دادرسی کیفری و قانونگذار به جای تأکید بر اینکه نادیده گرفتن کدام یک از قوانین و مقررات مربوط به جمع‌آوری ادله و حقوق متهم موجب بی‌اعتباری کدام بخش از دلایل به دست آمده می‌شود، با تصویب این ماده و واگذاری بدون قید و شرط اختیار سنجش میزان اعتبار گزارش ضابطین به قاضی در واقع به‌طور ساده‌انگارانه‌ای با موضوع روبه‌رو شده‌اند. این در حالی است که ماده مذکور هیچ‌گونه معیار مشخصی برای سنجش اعتبار دلایل به‌دست آمده توسط مأموران نیروی انتظامی به وسیله قاضی ارائه نمی‌کند و معلوم نیست چه نهادها یا سازمانهایی باید اطلاعات تکمیلی در این

خصوص را در اختیار قاضی قرار دهند. نبود شاخص‌های عینی و سنجش‌پذیر برای ارزیابی تحقیقات ضابطین و دلایل جمع‌آوری شده علیه متهم و آزادی عمل قضات برای پذیرش یا عدم پذیرش ادله نه تنها اهداف قاعده معتبر ناشناختن ادله را محقق نساخته بلکه شرایط ظهور رویه‌های متفاوت در پرونده‌های مشابه و تضییع حقوق متهمان را فراهم آورده است.

رد پای قاعده معتبر ناشناختن ادله را می‌توان در دیگر مواد آیین دادرسی کیفری از جمله ماده ۲۰۵ این قانون جستجو کرد. ماده مذکور برای طرفین دعوی این حق را به رسمیت شناخته است که نسبت به اعتبار گزارشها و تحقیقات ضابطین دادگستری ایرادات و اشکالات موجه وارد کنند. در این ماده آمده است: «چنان‌چه یکی از طرفین دعوا نسبت به صحت تحقیقات ضابطین اشکال موجهی وارد نماید، دادگاه تحقیقات لازم را از آنها و یا توسط قاضی تحقیق و یا به نحو مقتضی دیگر انجام خواهد داد». تأکید قانونگذار بر وصف موجه بودن اشکالات در واقع تمهیدی برای جلوگیری از ایجاد اختلال در فرآیند دادرسی کیفری در عین توجه به کیفیت و اعتبار دلایل به دست آمده، است.

با این حال آنچه در تمامی این موارد به چشم می‌خورد، عدم تمایل مقنن به اظهارنظر درباره دلایل اتهامی است که با استفاده از روشهای غیرقانونی به دست آمده است. به نظر می‌رسد مقنن با آگاهی از پیامدهای ناشی از مستثنی کردن ادله‌ای که بدون رعایت تشریفات قانونی به دست آمده است، حاضر به پذیرش این قاعده جز در موارد استثنایی نشده و بهره‌گیری از سازوکار نامؤثر مجازات مأمور متخلف آن هم در موارد خاص را بر اعمال این قاعده ترجیح داده‌اند.

بنابراین قلمرو توسل به این قاعده در نظام تقنینی ایران بسیار محدود است و بندرت منجر به بی‌اعتباری ادله به دست آمده می‌شود. این در حالی است که در نظام حقوقی کامن‌لا پذیرش قاعده معتبر ناشناختن ادله محدود به اقرار ناشی از شکنجه، شهادت و سوگند ناشی از اجبار نیست و نادیده گرفتن دیگر حقوق دفاعی متهم همچون ضرورت تفهیم اتهام، رعایت حق سکوت و حق دسترسی به وکیل مدافع نیز استناد به قاعده معتبر ناشناختن ادله را امکان‌پذیر می‌سازد. خدشه‌ای که به لحاظ عدم رعایت این حقوق بر اعتبار و صحت فرایند کشف حقیقت وارد می‌شود، کمتر از مواردی چون توسل به شکنجه نیست. چه بسا ممانعت از حضور وکیل در هر یک از مراحل دادرسی سرنوشت متهم را تغییر دهد. از آنجا که بیشتر اقرارها در مراحل تحقیقات مقدماتی و بویژه در بازجویی‌های پلیسی و بدون حضور وکیل اخذ می‌شود، همواره احتمال تعدی به حقوق متهم در این مرحله بمراتب بیشتر است. هرچند حق دسترسی به وکیل در مرحله تحقیقات



مقدماتی در ماده ۲۳-۱۲۵ پیش‌نویس جدید لایحه آیین دادرسی کیفری که از سوی قوه قضاییه و دولت به مجلس شورای اسلامی ارائه شده به رسمیت شناخته شده است.

براساس تبصره این ماده سلب حق تعیین وکیل یا عدم تفهیم این حق به متهم موجب بطلان تحقیقات خواهد شد. همچنین طبق ماده ۳۳-۱۲۱ استفاده از کلمات موهن و سؤالات تلقینی یا اغفال‌کننده و سؤالاتی که خارج از موضوع اتهام است، در طول بازجویی ممنوع و در صورت انجام، قابل استناد قضایی نیست. ماده ۲۹-۱۲۵ پیش‌نویس مذکور بازپرس را مکلف به تفهیم حق سکوت به متهم قبل از شروع به تحقیق کرده و برای تخلف از این مقرر تعقیب انتظامی تا درجه ۴ در نظر گرفته است.^۱ این خلأ قانونی و تبعات ناشی از آن موجب شده است که در پاره‌ای از موارد ریاست قوه قضاییه با صدور بخشنامه‌های اداری بر معتبر ناشناختن ادله تحصیل شده از راه‌های غیرقانونی تأکید کند. نمونه‌ای از این سازوکارهای اداری را می‌توان در بخشنامه شماره ۱/۸۴/۱۸۲۸ مورخ ۸۴/۲/۱۵ مشاهده کرد. در این بخشنامه بر رعایت ماده ۱۲۹ ق.آ.د.ک. مبنی بر ممنوعیت پرسیدن سؤالات تلقینی، اغفال، اکراه و اجبار متهم تأکید شده است و در ذیل آن بیان شده که اقرار اخذ شده بدون رعایت ماده مذکور فاقد اعتبار است [۳۰، صص ۲۳۲-۲۳۳]. هر چند، پیش‌بینی این موارد باید به موجب قانون و به‌وسیله قانونگذار انجام شود. مضاف بر این، بنا بر «مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص انتخاب وکیل به‌وسیله اصحاب دعوی» (مصوب ۱۳۷۰) چنان‌چه محکمه‌ای حق اصحاب دعوی، از جمله متهم، در دسترسی به وکیل را نادیده گیرد، حکم صادره فاقد اعتبار خواهد بود. تشخیص تخلف دادگاه در زمینه عدم پذیرش وکیل بر عهده دیوان عالی کشور است. بی‌اعتبار ساختن احکام کیفری صادره به دلیل نادیده گرفتن حق دسترسی متهم به وکیل در دادگاه از دیدگاه اهداف این قاعده و جلوگیری از محدودیت متهم از حمایت‌های حقوقی حایز اهمیت به شمار می‌آید. با این همه، همان‌طوری‌که در متن ماده واحده به آن اشاره شده است، این ماده ناظر به مرحله دادگاه است و ممانعت ضابطین دادگستری و مقامهای تعقیب کیفری از حق دسترسی متهم به وکیل

۱ برخی از دیگر حقوق به رسمیت شناخته شده متهم و سازوکارهای کنترلی برای جلوگیری از نقض حقوق دفاعی وی که در پیش‌نویس مذکور آمده است، عبارتند از: حق آگاهی از نوع اتهام و دسترسی به وکیل (ماده ۵-۱۱۱)، ممنوعیت ارجاع پرونده‌ها به مأموران که ضابط تلقی نمی‌شوند (تبصره ماده ۴-۱۲۱)، کسب تکلیف از دادستان به محض اطلاع از وقوع جرم در جرایم غیرمشهود (ماده ۱۶-۱۲۱)، کسب مجوز موردی از دادستان برای تقشیر منازل، اماکن، اشیاء و جلب اشخاص (ماده ۲۸-۱۲۱)، ارائه اوراق هویت و اصل دستور به متصرف قانونی از سوی ضابطان دادگستری (ماده ۳۰-۱۲۱)، الزام بازپرس به اینکه شخصاً تحقیقات و اقدامات لازم را جهت جمع‌آوری ادله به عمل آورد (ماده ۸-۱۲۳)، ضوابط ←

محمل قانونی برای درخواست ابطال حکم صادره از دیوان عالی کشور به شمار نمی‌آید.^۱ مضاف بر این در نظام دادرسی کیفری ایران به مسأله اعتبار یا عدم اعتبار اقرار کسب شده از طریق تحریک و فریب متهم نیز اشاره‌ای نشده است. بهره‌گیری از حقه‌های پلیسی برای اخذ اقرار به هنگام بازجویی و نیز انجام عملیات تحت پوشش برای جمع‌آوری اطلاعات بویژه هم سلول شدن با متهم یا متهمان جرایم مهم و سازمان‌یافته از جمله شگردهای پلیسی است که به‌طور ضمنی به‌وسیله دستگاه قضایی به رسمیت شناخته شده است. با این حال در فقه جزایی، برخی از فقها ادله کسب شده از این طریق را در مواردی مانند حدود معتبر دانسته‌اند [۳۱، ص ۱۸]. هر چند، استفاده ضابطین و قضات از این روش و روشهای مشابه آن نوعی فریب و اغفال متهم است و با توجه به ممنوعیت اغفال متهم در ماده ۱۲۹ ق.آ.د.ک. اقرارهایی که از این طریق به دست آمده‌اند، می‌توانند فاقد اعتبار تلقی شوند.

به نظر می‌رسد، برخلاف نظام کامن‌لا که از پذیرش قاعده معتبر ناشناختن ادله، اهداف خاصی مانند بازداشتن پلیس از نقض حقوق متهم و یا جبران خسارات وارد شده بر بزه‌دیدگان را دنبال می‌کند، در نظام حقوقی ایران به هنگام وضع مواد محدود مرتبط با قاعده معتبر ناشناختن ادله به مبنا و کارکرد این قاعده در بسترهای فرهنگی- حقوقی ایران توجهی نشده است. قانونگذار ایران تحت تأثیر اسناد و کنوانسیونهای بین‌المللی و دستاوردهای نظام حقوق تطبیقی به صورت نمادین و محدود این قاعده را در قانون به رسمیت شناخته است، اما در عمل اعمال این قاعده حتی در موارد توسل به شکنجه برای اخذ اقرار همواره با موانع و مشکلات فراوانی روبه‌رو بوده است.

پیش‌بینی اهداف بازدارندگی و جبران خسارت برای توسل به این قاعده در شرایطی جنبه واقعی و عملی به خود می‌گیرد که جمع‌آوری ادله و کسب اطلاعات مورد نیاز برای کشف حقیقت با تکیه بر تجربه و تخصص نهادهای ذیربط و ظرفیتهای و امکانات فنی و تکنیکی آن امکانپذیر

→ مربوط به تقشیر و بازرسی از منازل شامل ظن قوی به حضور متهم یا کشف اسباب، آلات و دلایل جرم (ماده ۱۵-۱۲۴)، صدور مجوز موردی برای تقشیر منازل و اماکن با قید زمان، دفعات ورود، اموال و اشیای مورد نظر (ماده ۱۹-۱۲۴)، تقشیر و بازرسی در حضور متصرف قانونی (ماده ۲۰-۱۲۴)، تحصیل اوراق، نوشته‌ها و سایر اشیای راجع به جرم و عدم افشای مضمون و محتوای اسنادی که با جرم ارتباط ندارند (ماده ۲۴-۱۲۴) و جبران خسارات وارد شده به افرادی که به‌طور غیرموجه بازداشت شده‌اند (مواد ۴۱-۱۲۶ الی ۴۷-۱۲۶). پیش‌نویس مذکور نیز، جز در موارد مذکور، ترجیح داده است به بایدها و نبایدهای فرایند کیفری اشاره کند و از امکان توسل به قاعده معتبر ناشناختن ادله‌ای که بدون رعایت این موازین علیه متهم به‌دست می‌آید، سخنی به میان نیاورده است.

۱ با توجه به اینکه اخذ اقرار از متهم با توسل به شیوه‌های غیرقانونی عموماً در مرحله تحقیقات و بازجویی‌های پلیسی اتفاق ←



باشد. ناتوانی نظام تحقیقات جنایی در زمینه کشف علمی جرایم و نبود زیرساختهای اطلاعاتی و فنی لازم برای دستیابی به اطلاعات لازم جهت کشف حقیقت، کارکنان نظام عدالت کیفری را به سوی استفاده از روشهای مغایر قانون برای به نتیجه رسانیدن پروندههای کیفری سوق می‌دهد. برای نمونه رعایت حق سکوت متهم مستلزم برخورداری از یک نظام تحقیقات پلیسی کارآمد و دسترسی به دیگر منابع اطلاعاتی جهت احراز بی‌گناهی یا مجرمیت متهم است. تا زمانی که این اطلاعات از مجاری دیگری در اختیار مراجع تعقیب و دادرسی کیفری قرار نگیرد، رعایت حق سکوت متهم موجب بالاترین ماندن پرونده‌ها و ایجاد وقفه و انسداد در فرایند دادرسی کیفری خواهد شد

براساس این واقعیت عینی است که دادستانها و قضات علی‌رغم مسئولیت قانونی که در زمینه نظارت بر رعایت موازین قانونی از سوی نهادهای انتظامی و تعقیب کیفری در مراحل مختلف فرایند کیفری دارند، معمولاً اقدامات غیرقانونی پلیس را در کسب دلایل، بویژه زمانی که دلایل کسب شده از ارزش اثباتی برخوردار است، با دیده اغماض می‌نگرند. به عبارت دیگر اتهام محوری و اقرار محوری حاکم بر نهادهای انتظامی و تعقیب کیفری مانع از آن است که مراجع نظارتی و کنترلی بتوانند نقش مؤثری را جهت جلوگیری از بروز رفتارهای غیرقانونی علیه متهمان ایفا کنند. سکوت مراجع قضایی نسبت به عملکرد مغایر قانون مأموران پلیس در جمع‌آوری ادله و ارجاع مکرر پروندههای کیفری از سوی دادسرا به کلانتری‌ها و ادارات آگاهی به دلیل ناکافی بودن دلایل از یکسو و اقرار محوری و تمرکز بیش از اندازه بر اخذ اقرار از متهم برای صدور احکام قضایی فشار مضاعفی را به واحدهای انتظامی جهت اخذ اقرار به هر شیوه ممکن وارد می‌کند.

از دیدگاه گفتمان پلیسی و قضایی حاکم بر فرایند انجام تحقیقات مقدماتی، رعایت تشریفات دادرسی عادلانه مانند تشریفات ورود به منزل، دسترسی متهم به وکیل مدافع و رعایت حق سکوت، فرایند کشف جرم و اثبات دلایل اتهامی را مختل خواهد ساخت. بدیهی است، وقتی نظام دادرسی کیفری برای اخذ تصمیم نهایی متکی به دلایل جمع‌آوری شده به‌وسیله پلیس و بویژه اقرار متهم باشد، چنین نظامی نمی‌تواند پلیس را به دلیل عدم رعایت تشریفات قانونی

→ می‌افتد، به نظر می‌رسد سازوکارهای پیش‌بینی شده در مصوبه مذکور و نیز دیگر تدابیر پیش‌بینی شده در پیش‌نویس لایحه آیین دادرسی کیفری جدید مانند الزام بازپرس به تفهیم حق سکوت به متهم تأثیر چندانی بر سرنوشت وی در فرایند دادرسی کیفری نداشته باشد.

برای کسب ادله مورد نیاز، مشمول مقررات کیفری و انضباطی قرار دهد. به همین دلیل، در بسیاری از موارد اقرار متهم در بازجویی‌های پلیسی در شرایطی مستند صدور قرار مجرمیت و حکم محکومیت قرار می‌گیرد که اکثر دادستان‌ها و قضات نسبت به شیوه‌ها و ابزارهای غیرقانونی که پلیس برای اخذ اقرار از آن استفاده می‌کند، آگاهی دارند.

این واقعیت زمانی بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم در نظام دادرسی کیفری تفتیشی ایران، برخلاف نظام ترافی انگلستان و آمریکا، شرایط لازم برای استقلال و بیطرفی قضات فراهم نشده است. قضات و مقامات دادرسی و مدیران پلیس عموماً همکار و پشتیبان یکدیگر به حساب می‌آیند. در این شرایط نامعتبر اعلام کردن دلایل کسب شده به وسیله پلیس و دادستان از سوی قضات امری غیرمنتظره تلقی شده و موجب مخدوش شدن روابط میان نهاد قضایی و انتظامی خواهد شد. هر چند در نظامهای تفتیشی، برخلاف نظام ترافی استناد به قاعده معتبر ناشناختن ادله موکول و منوط به درخواست اصحاب دعوی نیست و دادگاهها می‌توانند رأساً در این زمینه اقدام کنند.

بنابراین بحث مبنای پذیرش قاعده معتبر ناشناختن ادله در ایران حتی به صورت محدود با این چالش و پرسش اساسی روبه‌رو است که آیا پیش‌نیازها و زیرساختهای لازم برای تأکید بر کارکردهای مختلف این قاعده در ایران موجود است یا خیر؟ و آیا تا پیش از تحقق این پیش شرطها می‌توان از پذیرش علمی این قاعده در نظام کیفری ایران سخن گفت؟

۶- نتیجه گیری

مهمترین کارکرد پلیس در فرایند کیفری جمع‌آوری ادله و شناسایی و معرفی متهم است. به رغم تکلیف پلیس به رعایت حقوق متهم و سایر تشریفات و موازین قانونی، در برخی از موارد ممکن است پلیس بمنظور تسریع در دستیابی به ادله از حیطه اختیارات خود فراتر رفته و مقررات را نقض کند. در این میان افزایش میزان بزهکاری و به موازات آن افزایش حجم پرونده‌های کیفری، علمی نبودن روشهای جمع‌آوری اطلاعات و ادله و تأکید بیش از اندازه بر اقرار به عنوان «شاه دلیل» نقش مؤثری در توسل پلیس به روشهای غیرقانونی و عدم رعایت معیارهای حقوق متهم دارند.

برای کاهش و حذف موارد نقض حقوق متهمان از طرف پلیس و دیگر کارکنان نظام عدالت کیفری راهکارهای مختلف نظارتی و کیفری پیشنهاد شده است. در این میان، معتبر ناشناختن



ادله‌ای که از رهگذر نقض حقوق متهم و مقررات قانونی به دست آمده‌اند، از اهمیت بسیاری برخوردار است. اهمیت این راهکار موجب شده است که به عنوان یک قاعده در اسناد بین‌المللی پذیرفته شده و در مقررات داخلی کشورها وارد شود. کارکرد این قاعده در نظامهای عدالت کیفری مختلف یکسان نیست و هر یک از این نظامها اهداف خاصی را از پذیرش این قاعده دنبال می‌کنند. چنان‌که در آمریکا هدف اصلی پذیرش قاعده بازداشتن پلیس از نقض مقررات و در انگلستان، به دلیل وجود نهادهای مستقل برای تعقیب افسران متخلف، قاعده مذکور بیشتر با هدف جبران خسارت بزه‌دیدگان سوءاستفاده پلیس از قدرت پذیرفته شده است.

منتقدان قاعده مذکور بر این باورند که ناکامی و ضعف نهادهای مسئول کشف جرم و شناسایی متهمان در رعایت حقوق متهمان را نمی‌توان با اعمال قاعده معتبر ناشناختن ادله جبران کرد. از دیدگاه آنان آسیبی که از ناحیه بی‌مجازات ماندن مجرمان به اعتبار نظام قضایی وارد می‌شود، کمتر از نادیده گرفتن حقوق دفاعی متهم نیست و اعمال این قاعده بویژه در مواردی که نقض مقررات غیرعمدی بوده و در پاسخ به ضرورتهای شغلی و حرفه‌ای پلیس باشد، نمی‌تواند تأثیری در کاهش تخلفات پلیس داشته باشد. طرح این انتقادات و ابراز نگرانیهای ناشی از سوءاستفاده مجرمان خطرناک از این قاعده در آمریکا، این نهاد را تا مرز حذف کامل آن پیش برد. اما برتری اندیشه و استدلال طرفداران ایجاد تعادل و توازن میان ارزشهای مربوط به حفظ نظم و امنیت اجتماع از طریق دستگیری و مجازات مجرمان از یکسو و ارزشهای مربوط به حفظ حقوق و آزادیهای عمومی و حریم خصوصی افراد از سوی دیگر در نهایت موجب محدود شدن قلمرو و دامنه قاعده در این کشور شد. علاوه بر این، نوآوریهای جدید در عرصه نظارت بر عملکرد پلیس و بهره‌گیری از ضمانت اجرای انضباطی به عنوان جایگزینی برای قاعده معتبر ناشناختن ادله برای دستیابی به هدف بازدارندگی مطرح شد. هر چند، آثار زیانبار بهره‌گیری گسترده از ضمانت اجرای انضباطی علیه مأموران متخلف کمتر از پیامدهای مثبت آن نیست. وقتی افسر پلیسی که مقررات مربوط به بازداشت متهمان را رعایت نمی‌کند، با واکنشهای شدید و هزینه‌های گزافی روبه‌رو شود، ممکن است دستگیریهای غیرقانونی کمتری انجام دهد، اما به همان نسبت انگیزه کمتری برای انجام بازداشت‌های قانونی از خود نشان خواهد داد. از این‌رو در تعیین و اعمال ضمانت اجرای کیفری و انضباطی نسبت به مأموران متخلف باید عوامل ساختاری ناقض حقوق متهم و نیز مخاطرات ناشی از سلب انگیزه پلیس برای انجام مؤثر وظایف قانونی در زمینه

کشف جرم و دستگیری مجرمین مورد توجه قرار گیرد. امروزه تأکید منتقدان این قاعده بر استفاده از راهکاری ترکیبی همچون آموزش پیشرفته به مأموران پلیس، ارتقای استقلال نهادهای مسئول تعقیب انتظامی، مدنی و کیفری است و اعمال این راهکارها را مؤثرتر از قاعده مذکور می‌دانند [۱۸، ص ۴۲۷].

قاعده معتبر ناشناختن ادله در نظام عدالت کیفری ایران به‌طور محدودی پذیرفته شده است. به نظر می‌رسد دلیل اصلی پذیرش محدود قاعده، نگرانی از پیامدهای احتمالی است که پذیرش قاعده به دنبال دارد. ضعف و ناکارآمدی نظام کشف جرم، تعقیب، شناسایی و دستگیری متهمان، نادیده انگاشتن معیارهای قانونی را به‌وسیله پلیس و نهادهای مسئول تعقیب کیفری اجتناب‌ناپذیر ساخته است. تأکید بر جنبه‌های بازدارندگی قاعده معتبر ناشناختن ادله و تعیین ضمانت اجرای کیفری برای افراد متخلف در شرایطی که حقوق متهمان و قواعد مربوط به دادرسی عادلانه به طور نهادینه شده و ساختاری نقض می‌شود، آثار مثبت و سازنده‌ای به همراه نخواهد داشت. هرچند به دلیل رؤیت ناپذیری تصمیمات و اقدامات پلیس در مورد متهمان، پایش اقدامات و عملکرد مأموران پلیس با مشکلات و موانع بسیاری روبه‌روست و اثبات موارد نقض حقوق متهم حتی در مورد شکنجه جسمی بندرت اتفاق می‌افتد. به‌طور کلی در مقایسه میان رویکرد نظام حقوقی کامن‌لا و ایران نسبت به این قاعده باید به این نکته توجه داشت که در نظامهای توافقی مانند انگلستان و آمریکا دادستان و کارکنان بخش تعقیب کیفری بیطرف‌تر باقی می‌مانند تا در نظامهای تفتیشی مانند ایران که دادستان در واقع نقش شاکی را در فرآیند کیفری ایفا می‌کند و بدیهی است نسبت به شیوه‌های جمع‌آوری دلایل علیه متهم چشم‌پوشی و اغماض بیشتری داشته باشد.

بهره‌گیری از تجربه نظامهایی که تشخیص امکان بهره‌گیری از این قاعده را به قضات واگذار کرده‌اند، می‌تواند یکی از راهکارهای مهم در این زمینه باشد. در این مرحله باید به ارزش اثباتی دلایل توجه داشت. تقویت سازوکارهای حقوقی سنتی که در اختیار افراد بزه‌دیده نقض حقوق اساسی قرار دارد، این فرصت را در اختیار قضات قرار می‌دهد تا بر مبنای معیارهای عینی و نه شخصی نسبت به پذیرش یا عدم پذیرش ادله ارائه شده علیه متهم تصمیم‌گیری کنند. این رویکرد هر دو هدف بازدارندگی و کاهش میزان نقض مقررات و تشریفات قانونی و جبران خسارات وارد شده بر بزه‌دیدگان را مورد هدف قرار داده است.



هرگونه استناد به قاعده معتبر ناشناختن ادله باید مبتنی بر عواملی چون اهمیت و شدت حقوق نقض شده، شدت جرم ارتكابی، تأثیر بازدارندگی احتمالی و احتمال کشف ادله بدون نیاز به ابزارها و روشهای غیرقانونی باشد. واقعیت این است که کارکرد و نقش هر یک از تأسیسات و نهادهای حقوق کیفری را باید در بسترهای سیاسی- اجتماعی و فرهنگی خود و ماهیت روابط میان شهروندان و دولت مورد مطالعه و بررسی قرار داد. در نظام کیفری ایران استفاده از زور و قدرت و زیر پا گذاردن حقوق متهمان و مظنونان بخشی از سیاستهای قاطع مقابله با جرم به شمار می‌آید. افکار عمومی و فرهنگ حاکم بر نهادهای عدالت کیفری استفاده از زور و خشونت را در انجام مأموریت‌های پلیسی امری اجتناب‌ناپذیر می‌داند. در چنین فضایی هرگونه استناد به قاعده معتبر ناشناختن ادله، بویژه در مواردی که اتهام فرد محرز شده است، به‌نوعی طرفداری از مجرم تلقی شده و هیچ‌یک از کارکنان نهادهای عدالت کیفری اعم از قضایی و انتظامی حاضر نیستند هزینه اتهام طرفداری از مجرمان در نزد افکار عمومی و رسانه‌ها را بپردازند. سرنوشت موارد محدود به رسمیت شناخته شده استناد به قاعده مذکور در قوانین کیفری ایران بیانگر آن است که این قاعده در سطوح عملی کمتر به مرحله اجرا درآمده است و تا زمانی که پیش شرطهای فرهنگی و اجرایی این قاعده فراهم نباشد، قانونی دانستن این قاعده به‌تنهایی گره‌ای از مشکلات موجود نخواهد گشود.

۷- منابع

- [1] Crocker L.; Can the exclusionary rule be save?; Journal of Criminal Law and Criminology, Vol.84, 1993.
- [2] Pakter W.; Exclusion rules in France, Germany, and Italy; Hastings International and Comparative Law Review, Vol.9, 1983.
- [3] Choo A.L.T.; Abuse of process and judicial stays of criminal proceedings; Claredon Press, Oxford, 1993.
- [4] Ashworth A., Excluding evidence as protecting right; Criminal Law Review 723-1977
- [5] Hunter M.; Judicial discretion: Section 78 in practice; Criminal Law Review, Sweet and Maxwell, London, 1994.
- [6] Zuckerman A.A.; The principles of criminal evidence; Oxford University

Press, Oxford, 1989.

- [7] Osborn D.; Suppressing the truth: Judicial exclusion of illegally obtained evidence in the United State; Canada, England and Australia, *Elaw Journal*, (*Murdoch University Electronic Journal*), Vol.1, No.4, 2000.
- [8] Stone R.; Exclusion of evidence under section 78 of the Police and Criminal Evidence Act: Practice and principle, *Web Journal of Current Legal Issue*, (<http://webclinical.ac.uk/articles3/stone3.html>), 1995.
- [9] Ozin P., Norton H., Spivey P.; *PACE: A practical guide to the police and criminal evidence act 1984*, Oxford University Press, Oxford, 2006.
- [10] Choo A.L.T.; Improperly obtained evidence: A reconsideration; *Legal Studies*, Vol.9, Issue: 3, 1989.
- [11] Stone R.; *Textbook on civil liberties and human rights*; Oxford University Press, Oxford, 2006.
- [12] Walker S. Kreisel B.W.; Varieties of citizen review: The implications of organizational features of complaint review procedures for accountability of the police; *American Journal of Police*, Vol. XV, No.3, 1996.
- [13] Glasser L.; The American exclusion rule debate: Looking to England and Canada for guidance; *The George Washington International Law Review*, Vol.35, Issue.1, 2003.
- [14] Penney S.; Taking deterrence seriously: Excluding unconstitutionally obtained evidence under section 24(2) of the Charter, *McGill Law Journal*, Vol.49 Issue.1, 2004.
- [۱۵] غلامی، ح.، نجفی ابرندآبادی، ع. ح.:: نظریه مجازات‌های استحقاقی و تکرار جرم؛ فصلنامه علمی پژوهشی مدرّس، ش ۱۳، ۱۳۷۸.
- [16] Ma Y.; Comparative analysis of exclusionary rules in the United State, England, France, Germany, and Italy; *Policing: An International Journal of Police Strategies & Management*, Vol.22, No.3, 1999.
- [17] White W.S.; Constitutional criminal procedure; *Michigan Law Review*, Vol.93, 1995.



- [18] Markman S.J.; Six observation on exclusionary rule; *Harvard Journal of Law and Public Policy*, Vol.20, No.2, 1997.
- [19] Steiker C.S.; Counter-revolution in constitutional criminal procedure?; *Harvard Journal of Law and Public Policy*, Vol.20, No.2, 1997.
- [20] Amar A.R.; Against exclusion (except truth or prevent privacy violation); *Harvard Journal of Law and Public Policy*, Vol.20, No.2, 1997.
- [۲۱] قدسی، م. ب؛ رویکرد حقوق بشری به وظایف و اختیارات پلیس در فرآیند کیفری در ایران؛ پایان نامه دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۶.
- [22] Davis R.; What fourth amendment? HR666 and the satanic expansion of the good faith exception; *Policing: An International Journal of Police Strategy and Management*, Vol.20, No.1, 1997.
- [23] Ashworth A., Redmayne M.; *The criminal process*; Oxford University Press, Oxford, 2005.
- [24] Feldman D., *Regulating treatment of suspect in police stations: Judicial interperation of detention provisions in the police and criminal evidence act 1984*; *Criminal Law Review*, Vol.1, 1990.
- [25] Smith G.; Rethinking police complaints; *The British Journal of Criminology*, Vol.44, No.1, 2004.
- [26] Reiner R.; *The politics of the police*; Oxford University Press, Oxford, 2000.
- [27] Liyod L J.; *An introduction to policing and police powers*; Cavendish Publishing, Great Britain, 2005.
- [28] Sanders A., Young R.; *Criminal justice*; Oxford University Press, Oxford, 2007.
- [۲۹] صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، اداره کل روابط عمومی مجلس، ج ۲، ۱۳۶۸.
- [۳۰] شاملو احمدی، م. ح؛ پیرامون دادسرا؛ تهران: انتشارات دادیار، ۱۳۸۴.

[۳۱] مجموعه آرای فقهی در امور کیفری؛ انتشارات معاونت آموزش و تحقیقات قوه - قضائیه؛ ج ۱، تهران، ۱۳۸۲.

۸- پرونده‌ها

Arizona v. Evance (1995)

Boyd v. United State (1886)

Jones v. Ownes (1870)

Mapp v. Ohio (1949)

Mat v. DPP (1987)

Miranda v. Arizona (1966)

Nix v. Williams (1984)

R. v. Alladice(1988)

R. v. Brine (1992)

R. v. Canale(1990)

R. v. Fennelley(1989)

R. v. Gannell (1989)

R. v. Gill (1994)

R. v. Keenan (1989)

R. v. Khan (1994)

R. v. Leatham (1861)

R. v. Mason (1987)

R. v. Samuel (1988)

R. v. Scott (1991)

R. v. Smarthwaite (1994)

R. v. Spark (1991)

R.v. Walsh (1989)

Silverthorne Lumber Co v. United State (1920)

United State v. Calandra (1974)

United State v. Leon (1984)

Weeks v. United State (1914)

Wolf v. Colorado (1949)